



## حضرت ملاشاہ و شعر او

سالك، مسالك طريق حقيقت، واقف رموز طريقت، دانای اسرار وحدت، مستغرق بحر توحيد، حضرت مولانا شاہ سلمہ اللہ تعالیٰ نامش شاہ محمد است و حضرت میان میرا ہودی (متوفی ۱۰۴۵ ہجری) ایشان را محمد شاہ میفرمودند و یاران و معتقدان ایشانرا حضرت آخوند میگویند. لقب ایشان از جانب حق «لسان اللہ» است و خود باین معنی اشارہ میکند:

آنکس کہ زراہ معرفت آگاہ است      ملاشاہ است عارف این راہ است  
از تأثیر زبان او معلوم است      کامروز ملقب بہ «لسان اللہ» است  
نام پارش «عبداحمد» است.

پدرم عبداحمد است بنام      احمد صاحب است بندہ غلام  
و او در عرف عام «ملاعبدی یا مولانا عبدی» شهرت یافته است و وطن آباء و اجداد و مولودی موضع ارکسا، ازہ ضافات روستاق بدخشان است:

ملک من ازہ ملکها ملک بدخشان آمدہ      از بلاد، از روستاق و از قری، از ارکسا

و ملاء بدی قاضی موضع «ارکسا» بودہ اند.

از حضرت آخوند پرسیدند کہ شما از کجا ئید؟ گفتند بدترین ولایتها بدخشان است و بدترین توابع بدخشان، روستاق و بدترین موضع روستاق، ارکسا و سهل ترین اهل ارکسا، پدر من و سهل ترین فرزندان پدر، خود منم و این سخن را از کمال فنا و شکستگی فرمودہ اند. تاریخ ولادت با

\* آقای محمد حنیف چوہدری، از پژوهندگان جوان پاکستانی.

سعادت وی در هیچ تذکره و تاریخ مسطور نشده است، شهزاده جهان آرای بیگم و شهزاده داداشکوه که مریدان خاص حضرت ملاشاه بودند، تاریخ تولد مرشد خویش را مرقوم نداشته‌اند ولی اگر مابیان شهزاده جهان آرای بیگم را بدقت مطالعه کنیم، تاریخ حضرت ملاشاه را میتوان تعیین کنیم. چنانکه مینویسد: حضرت مولانا شاه از عهد طفولیت تا بیست و یک سال، در موضع ارکسا بسر بردند و کرامتها از ایشان ظاهر گردید. سپس برای علوم ظاهری به بلخ و نمودند و در علوم مهارت تمام یافتند و دلیل بر اینکه ذوق حق بوجود ایشان غالب بوده در بلخ تا مدتی زیاد نماندند و از آنجا در هندوستان فردوس نشان رونسوده از نور عرفانی خود کشمیر را منور ساختند. در آن مدت، ایشان بیست و پنج سال داشت پس معلوم شد که حضرت ملاشاه تا بیست و یک سال در ارکسا بسر برده و تا چهار سال در بلخ علوم ظاهری را تحصیل کرده و در بیست و پنج سالگی به هند روی نموده است. ورود حضرت ملاشاه به هند سال یک هزار و بیست و سه هجری است. روشن گردید که تاریخ ولادت با سعادت وی ۱۰۲۳ - ۲۵ = ۹۹۸ هجری است و برای اینکه نویسنده مزبور مرید و هم عصر ملاشاه است لذا بیان او مستند و کاملاً قابل قبول است و بر این دلیل بدون تردید میتوان گفت که تاریخ تولد ملاشاه نهصد و نود و هشت هجری است. حضرت ملاشاه لاجرم در حیات والدین مکرمین بطلب علم مشغول گردید و مطالب شروری و معالم دینی از ملاخواجه علی نام فاضلی صاحب حال که هم در وطنگاه او ازقریه موسواذک، ازقرای روستاق بدخشان، اخذ میکرد و بعد از وفات والدین، بنا بر آنکه جاذبه خواهش از آن والا جناب گریبانکش و درد طلب ازین جانب دامانگیر بود، درمان درد خود در کسب فنون دانش رسمی دانسته، از مسقط الراس خویشان پای جست و جو دروادی تکاپوی نهاده ببقه الاسلام بلخ شافیه و آنجا در حلقه درس فاضل دیندار ملاحسین قبادینی با استفاده پرداخت. غافل از آنکه گنجی که در خرابه خرابات عشق مخزون و مدفونست از کنجکاوی معموره عقل پیدانشود و آنچه در خانقاه نهاده‌اند در مدرسه بدست نیاید. آری پیدا است که تشنه راسر آب سیراب نسازد و گلاب گل سوری از گل کاغذی بر نیاید. مجملاً چون در مدرسه چندی ماندند و بهیچ باب دری نگشود و از هیچ راه توحی روی نمود، از آنجا که ربهوده کشاکش عشوه ارجمند در هیچ جا آرام نگیرد و مسید قید شوق تن باسودگی در نداده آزادی نجوید،

مدرسه‌ها و درس و سوسه‌ها	بگذشتم ز درس و مدرسه‌ها
گرهی چند بر گره افتاد	هیچ زیشان مرا گره نگشاد
جای طفلان و نامه پرزگناه	مکنب و درس و خانقاه، ای شاه

لاجرم بتحریرك سابق تأیید و تحریرص قاید توفیق راه سفر هندوستان فراپیش گرفت و نخست از دارالایمان کابل، در سنه هزار و بیست سه، بنز هتکده دلپذیر کشمیر ارم نظیر پیوسته، آنجا رحل توقف انداخت و قریب سه سال در آن خطه پاك نیز نزد ملا جوهر نامی که دانشمندی نامی بود، بکسب ابواب علوم ظاهری پرداخته. خود فرماید: اول که از ولایت آمدم سه سال در کشمیر ماندم، مرا طلب الهی در دل بهم رسید از کشمیر بجهت زیارت شیخی روانه هندوستان شدم. و از لاهور

گذشته متوجه آگره گشتم و در میان راه شخصی ذکر حضرت میان جیو (حضرت میان میر لاهوری متوفی ۱۰۴۵ هجری) کرد که در لاهور عزیز است عارف بالله و کمال ترک و تجرید دارد، و این چنین و آن چنان بزرگیست، به مجرد شنیدن این سخن دل مرا فراخی و اطمینانی حاصل شد خواستم که از راه معاودت نمایم، رفیق من گفت سبب برگشتن چیست؟ گفتم آنچه خواهش آن داشتم شنیدم که در لاهور است گفت درویش کاملی در آگره هم هست. بجهت دیدن آن درویش در آگره بار رفیق روانه شدم و با آنجا رسیده آن درویش را دیدم و آنچه خواستم در وی نیافتم، برگشتم و به لاهور آمدم و بخدمت حضرت میان جیو رسیدم و آنچه خواستم در ایشان یافتم. و نیز فرماید: خدمت ایشان را بر خود لازم گرفتم لیکن حضرت میان جیو بمرتبه بی استغنا ورزیدند که تا سه سال هیچ التفات بمن فرمودند. بعد از سه سال با وجود آنکه خانه و جای نداشتم؛ سخنی که فرمودند این بود که کجا می باشی؟ گفتم: در مسجد، فرمودند: در مسجد فرود میای. بموجب فرموده ایشان بودن مسجد را ترک کردم. بعد از آن فرمودند: چه می خوری؟ گفتم: نان. باز فرمودند: نان بازار مخور. با آنکه از هیچ جای امید رسیدن قوت نبود اختیار فاقه کرده آن را نیز گذاشتم تا آنکه حضرت میان جیو بر من مهربان شدند و شغل فرمودند. حضرت میان جیو حضرت ملاشاه را بر ریاضات شاقه و اشغال ضروریه و خلوات و غیره امر فرمودند. حضرت ملاشاه در اندک زمان بکمال مراتب سلوک عروج فرمودند و از او اصلا ن کامل و کاملان و اصل گردیدند.

شهزاده داراشکو نوشته است: از جمله ریاضتهای حضرت ایشان یکی آنست که تا حال (۱۰۵۲ هجری) زیاده برسی سال است که شب و روز یک لحظه و یک لمحّه نخفته اند. روزی از این معنی سؤال کردم فرمودند: زیاده برسی سال است که ما یک ساعت نخفته ایم و یک دو سال است که پای دراز می کنیم و پهلوی بر زمین می نهیم اما خواب مطلق نمی آید و آرزو داریم یک ساعت خواب آید، اما میسر نیست.

حضرت ملاشاه، خوشوقت، شگفته، خندان و متبسم میماندند و گاهی قاه قاه هم میخندیدند. وقتی است که با مخلصان خود در اتباع سنت رسول مقبول صلعم مزاح هم میکنند ولی این شوخی و خنده هم عین معرفت و توحید است و بر چهره ایشان هیچگاه نشان تنبلی و کسالت دیده نشده است. لسان مبارک ایشان کلید دل های بسته است و شفا بخش جانهای خسته. بعضی اوقات همچنین شده است که درون حجره خود یا یکی از اصحاب سخن می گفتند، بگوش هر که آن آواز رسیده و آن کلام شنیده بیخود می افتاده است و چیزها بر او مکشوف می شده و در زبانش می آمده که ارباب ریاضت را، بعد از عمرها، آن روی ندهد و حقیقت چنانش در می گرفت که دلبر را در بر می گرفت که فی الواقع در گشایش دلها و زنده ساختن جانها و تاثیر زبان بقدرت ایشان در جهان انسان دیده نشده است.

بار اول، چون شبی شهزاده داراشکو به خدمت ایشان رفت شخصی را گفتند چراغ روشن

کرده بیاروبه داراشکوه فرمودند این چراغ برای خاطر تو روشن کرده‌ام والا همیشه در تاریکی می‌نشینم.

روشن از آتش عشق تسو شده خانۀ ما	نه چراغی است درین خانه ویرانۀ ما
دام ما تا چد بود، تا چد بود دانۀ ما؟	آری این راست که مرغیم ولی سیمرغیم
بود خود خانۀ ما خانۀ جانانۀ ما	در پی خانۀ جانانۀ ما شد همه عمر
شده جانانۀ ما عاشق دیوانۀ ما	صدق دیوانگی ما مگر اعجاز نمود
گر بسر آنکه رسد بر در میخانۀ ما	نکند تا باید یاری هشیاری هیچ
آتش پنبۀ گوشش شود افسانۀ ما	مدعی در پی افسون گرفتاری خلق

ره دیوانگیش شاه نزد پی بفظ

کیست دیوانۀ ما، عاقل و فرزانه‌ما؟

چون تخت و تاج سلطنت در سنه ۱۰۶۹ هجری پادشاه اودنگ زیب عالمگیر رسید، مخالفان داراشکوه سعی کردند آخوند ملاشاه را بحکم پادشاه از کشمیر بحضور طلبانیدند لاجار بلاهور رسیده در آنجا چند سال زیسته، ایام بغربت بسر برده در خوف ورجا میگذرانید و میفرمود: الحمد لله اول و آخر من بغربت گذشت.

چون ایام مفارقتش از دار فنا نزدیک رسیده متوجه شده در پالکی نشسته، در جوار مزار مرشد، زمینی از مالکان خرید و وصیت نمود که مدفن من اینجا باشد. دیگر بسیار افتاد. شب رحلت آخوند، ملا محترم و میان اسمعیل لاهوری آمدند و ایشان را مطلع از وفات خود ساخته، تاریخ وفات را وقت نزع گفته: داد در توحید ملاشاه جان: ۱۰۷۲ هجری. نویسنده این سطور در ماه فروردین سال هزار و سیصد و پنجاه مقبره ابن عارف و سخنور بزرگ را بچشم خود در لاهور زیارت نموده است.

\*\*\*

حضرت ملاشاه در تمام انواع سخن از قبیل قصیده و غزل و مثنوی و قطعه و رباعی و مستزاد طبع آزمائی نموده است. ولی مثنویات او مانند «رساله بسم الله» و «رساله حمد و نعمت و منقبت» و «رساله در تعریفات خانها و باغات و منازل کشمیر دلپذیر» و «رساله نسبت» و «رساله شاهیه» از شاهکارهای اوست و متأسفانه هنوز چاپ نشده است.

محمد صالح لاهوری احساسات خود را درباره حضرت ملاشاه از حیث سخنور چنین ابراز نموده است: «اغلب اوقات از آن عارف مآب اشعار آبدار سرزده، ابداع انواع معانی و انشای اقسام سخن از مثنوی و قصیده و غزل و رباعی می نمود».

سید محمد لطیف راجع به سخنوری این عارف بزرگ گویاست که ملاشاه در شعر خود بی ثباتی دنیا را ابراز نموده است و ما را درس عمل داده است که باید راه راست پیموده علم و عرفان و معرفت تحصیل کنیم چنانکه فرماید:

این جهان يك درختی قسمة گل  
هر یکی گل زحسن خود غافل

عاشقانش هوای صد بلسل  
بلبلانش تمام غافل دل

\*\*\*

دنیا که بذات بیکف آمد اینجا  
حق گفت قلیل است متاع دنیا

در پستی، لایق تف آمد اینجا  
معنای قلیل کز سف آمد اینجا

\*\*\*

یکچند فراز و شیب عالم دریاب  
دل بند باصل بحر تا بحر شوی

دریاب که هست جملگی نقش بر آب  
آخر چه گمراه گشابد از موج و حباب

\*\*\*

دنیا که متاعیست همه عجب و غرور  
هرگز نشود بزور دنیا حاصل

زین عجب و غرور عاقل آمد بنفور  
هر چند که لایحاصل الا بالزور

و فتیحه ما آثار حضرت ملاشاه را مورد مطالعه قرار میدهم متوجه میشویم که وی سخنوریست که افکار عرفانی را، بر آن منوال که مولوی رومی بلخی در شعر فارسی ایران در صورت فلسفه نظام کرده است، بلباس شعر بیان نموده است. الفاظ برای او وسیله ابراز معانی و مطالب بوده است و نه آرایش و پیرایش کلام که اصلاً منظورش نبود. مانند سنائی و عطار و مولوی که معتقد به معنی شعر بودند، او نیز متوجه معنی بوده و کمتر توجه بلفظ و دیگر ظواهر سخن داشته است و از این جاست که در بعضی موارد شعر او از وزن و قافیه عاری میشود.

اصلاح کن از فضیلت و افیه

گر رفته زدست وزن با قافیه

\*\*\*

میزنم از ره معانی دم

گر رفته زدست وزن با قافیه

\*\*\*

میزنم از ره معانی دم

که بالفاظ نیستم محرم

\*\*\*

مست مستوره معنی سخنم

لفظ نامحرمست، من چکنم

\*\*\*

معنی ما بلفظ در ناید

در خور فیل خانه میباید

\*\*\*

شعر را نا شاعرانه گفتم از بهر تو پست  
ورنه اینقدر نا شاعرانیم ای ساده لوح

تا که ره یابی بحق چون این طریق رهبر است  
ناخن شعرم که ناخن گیر نیش نشتر است

نخستین چیزی که از مطالعه اشعار حضرت ملاشاه محقق میگردد احاطه و وسعت اطلاع اوست در علوم دینی بخصوص تفسیر قرآن و حدیث و قصص و روایات مذهبی. اشعار او مشحون است بمضامینی که از آیات قرآن یا حدیث سرچشمه میگیرد. اکثر آیات آمیخته بالفاظ آیات و احادیث است و یا ریشه مضمون آنها با آیتی یا روایتی ارتباط دارد.

همه ارواح و اجسادت بجان قالو ابلی دارید  
تو خواه از قهر یا از ناز آهنگ الستی کن

\*\*\*

خطابت گرا بوالکل شد عجیب نیست

که بردی ز آسمانها این لقب را

\*\*\*

آنرا که زسوی غیب صوفیست لقب  
خواهی یایی حلاوت مذهب رب

تحقیق او یافت راه نحن اقرب  
صوفی مشرب باش نه ملا مشرب

\*\*\*

از وحدت سوی کثرت آنذات خداست  
معروف شدن زغیب بودش بشهود

جز تریت وحدت ذاتش نه اداست  
کنت کنزاً شاهد این معنی ماست

\*\*\*

آن کیست که در راه ولایت شاه است  
الله و رسول و غوث گفتش قدماک

شاه همه اولیای آن در گناه است  
فوق رقب کسل ولی الله است

\*\*\*

چیزیکه ز شرح واز بیان مرتفع است  
معراج نیست لی مع الله وقت

چیزیکه ز عقل واز گمان مرتفع است  
درک این وقت ز آسان مرتفع است.

در اشعار حضرت ملاشاه بیشتر موعظه و نصیحت و ارشاد بچشم می خورد و او با استادی تمام شیوه های مؤثر تنبیه و موعظه و اندرز را از امر و نهی و انتقاد بکار میبرد. او از هیچ مقام و منصب از گدا تا شاه پروا ندارد و تیغ زبان را هر چه برنده تر با شکار کردن زشتی ها و تولید بها بر می کشد: کار باید کرد، گو فرزند پیغمبر بود

قفل را از گوش گیر و بر زبان نه تا زبان

از زبان نبود، بود از گوش نفع بی حساب

\*\*\*

بگیر دامن آنرا که دست تو گیرد

چون نیست دست رسش، خواه گیر و خواه مگیر

\*\*\*

اگر این واعظان جز عشق گویند  
همه زن بی نکاح وزن طلاقند

بکن قطع زبان هر زده گویشان  
چه نا پاکند این بسیار شویشان

حضرت ملاشاه اکثر می فرماید که هر فرد انسان را استعداد عرفان است و هر کس که پیش ما بیاید، می خواهیم که استعداد او ضایع نکنیم و باو خبری کنیم و می گوئیم:

مپسند بخویش از خدا دوری را

ترجیح مده بوصل مهبجوری را

بینائی آگهی و کسوری غفلت

برینائی افضلی مسده کسوری را

از سخنان او است: اولیای این امر اهم لازم است که در باب توحید و ایسان حقیقی و زنده ساختن دلهای مرده و گشادن قفلهای بسته و شفا دادن جانهای خسته ساعی و بجد باشند. پیش ما هیچ کرامتی و مقامی و حالتی و کشفی چون زنده ساختن دل های مرده و گشادن گره های بسته و بر آوردن نفسهای در غفلت و غیر بینی فرورفته نیست:

شاهها بردار ستر مستوران را

بینائی بخش دیده کوران را

تزدیک آور بغایت وصل زدور

از غایت نزدیکی خود دوران را

در باب یافت ایمان حقیقی بسیار مبالغه می فرمایند و همیشه در مجلس با صاحب صادر و وارد همین گفتگوی دارند و نصیحت می فرمایند و این رباعی خود را بر زبان می آرند.

کویم بتو از قصه عرفان بشنو  
عرفان اگر این است، پس ایمان توهیج

از وادی اسلام و از ایمان بشنو  
ایمان عرفانست ای مسلمان بشنوا

باید دانست که بعضی مضامین و ترکیبات و تشبیهات در آثار ملاشاه زیاد تکرار میشود، از جمله تعریف عشق و آتش و درد و مانند آن، حتی غالب اینها گاه تکرار، تغییر لفظ نیز پیدا نمیکند. دقت و باریک بینی ملاشاه در محسوسات، مخصوص خود اوست و گاهی این دقت و باریک اندیشی از حد اعتدال بیرون می‌رود و آنچه می‌گوید حال لغز و معما پیدا میکند. اما با اینهمه هرگز از قدرت بیان و توانائی او در توصیف و آشکار کردن حقایق کاسته نمیشود.

در غزلیات مضامین بکر و لطیف نیز زیاد دارد. در غزلسرائی از حافظ تقلید و حتی بعضی اشعار و مصراعهای او را تضمین کرده است: حافظ راجع به مرشد خود، در یک غزل، اظهار عقیده کرده می‌گوید:

چيست ياران طريقت بعد ازين تدبير ما؟

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما  
ملاشاه همین خیال را اینطور فرموده‌اند:

ره سوی میخانه دارد مرشد دانای ما .

رشته تسبیح ما تارشته ز زار شد  
خواجہ شیراز می‌گوید:

تبارك الله ازین فتنه‌ها که در سرامست.

سرم بدنیی و عقیبی فرو نمی‌آید  
حضرت ملاشاه فرموده‌اند:

که دوفاخته افتد از یک گزم.

بدنیی و عقیبی زدم یک لگد

بطور کلی حضرت ملاشاه قابل انکار نیست و از سخن‌سرایان فارسی‌زبان قرن یازدهم

بشمار می‌رود اما بعزت چاپ نشدن اشعارش نزد همه معروف و مشهور نشده است.

مآخذ و مدارک:

۱ - تاریخ اعظمی - محمد اعظم ۱۱۶۰ هجری کتابخانه شخصی - کراچی (خطی).

۲ - دیوان ملاشاه بدخشی - کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران شماره ۴۰۳۴ (خطی).

۳ - سکینه الاولیاء تالیف محمد داراشکوه فرزند شاه جهان - بکوشش دکتر تاراچند

وسید محمد رضا جلالی نائینی ۱۹۲۵ تهران.

۴ - صاحبیه - شهزاده جهان آرای بیگم - اورینتال کالج بیگزین ۱۹۳۷ لاهور.

۵ - عمل صالح - محمد صالح کنبولاهوری ۱۹۲۹ کلکته .

۶ - کلیات جلالی طباطبائی - کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران شماره ۲۹۴۴ (خطی)

۷ - کلیات ملاشاه - کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران - ایران شماره ۳۹۸۷ (خطی).

۸ - مرآة الخیال - شیرخان لودهی ۱۹۰۶ کلکته .